



فرزانه ابراهیمزاده

فاصله‌ای که «مردی برای تمام فصول» به صورت یک ایده در ذهن بهمن فرمان‌آرا شکل گرفت تا اجرای آن در آبان و آذر ۹۳، راهی طولانی بود؛ راهی شبیه آنچه سرتامس مور از قبول‌نکردن حکم طلاق هنری هشتم پادشاه و کاترین ارگان و ازدواجش با آن بولین تا اعدامش در شش‌جولای۱۵۳۵ در برج لندن طی کرد. او بیش از هشت‌سال بر تصمیمش برای اجرای این نمایش ایستاد و به نمایش دیگری فکر نکرد و در این زمان، تنها دوفیلم ساخت که فیلم دومی البته در کمتر از چندماه پیش به پایان رسید و به گفته خودش با همه آثاری که او ساخته از «شازده احتجاب» تا «خاک آشنا» و حتی همین نمایش «مردی برای تمام فصول» تفاوت دارد که باید بعد از دیدن، آن را قضاوت کرد. اما او این‌روزها همه وقتش را برای «مردی برای تمام فصول» گذاشته است. نخستین کارگردانی تئاتر برای کارگردانی که نامش فراتر از تعداد فیلم‌هایی است که ساخته است. شاید همین دلیل خوبی بود تا پای حرف‌های فرمان‌آرا درباره این اجرا بنشینیم و از او درباره «مردی برای تمام فصول» بپرسیم؛ نمایشی درباره یکی

از مشهورترین شخصیت‌های تاریخ انگلستان یعنی سرتامس مور، قاضی و وکیل سرشناسی که ایستادن بر سر اعتقاداتش او را به مرگ رساند و نامش را به‌عنوان قدیسی برای همه فصل‌ها در تاریخ جزیره بریتانیا ثبت کرد و مضمون یکی از شاهکارهای هالیوودی ساخته فرد زنه‌مان شد که توانست اسکار کارگردانی را برایش به همراه داشته باشد. فرمان‌آرا هم این نمایش را براساس نمایشنامه طولانی رابرت بولت که دستمایه زنه‌مان نیز بود، به شیوه‌ای کاملاً کلاسیک به صحنه برده است. همین شیوه کلاسیک برای کارگردانی که اقتباس مدرنش از داستان مشهور هوشنگ کلشیری بعد از ۴۰سال، سوالات زیادی را به ذهن آورد. گفت‌وگو با او، در عصری پاییزی پیش از اجرای «مردی برای تمام فصول» در تالار وحدت در روزی برگزاری داربی مشهور پایتخت در یک روز وسط هفته برگزار می‌شد و بیشتر کسانی که برای اجرا آمده می‌شدند، منتظر نتیجه بازی بودند. فرمان‌آرا که این‌روزها کسالت دارد و هر شب بیشتر از سه‌دقیقه در نقش کاردینال روی صحنه می‌رود، بدون هیچ مقدمه‌ای بحث را آغاز کرد.

در هشت‌سالی که گذشت بارها خبرهایی از احتمال آمدن مردی برای تمام فصول منتشر شده بود و همیشه دوست داشتیم دلیل اصرار فرمان‌آرا برای اجرای این نمایش را با مضمون ویژه‌ای که در خود دارد، بدانیم. فرمان‌آرا معتادش را به مخاطباش واکندار کرد و درباره یافشاری‌اش دوکنته گفت و این آغاز مصاحبه بود: «دلیل یافشاری برای اجرای این متن دو موضوع خیلی مهم بود: سرتامس مور به‌عنوان مردی برای تمام فصول که نامش به خودش می‌آمد مردی است که به فصل تغییر رنگ نمی‌دهد. موضوع مهم در این داستان برقراری قانون بود که در اندیشه سرتامس مور هم است. ما داریم درباره انگلستان قرن ۱۶ صحبت می‌کنیم که کسی هست که می‌گوید اگر قانون را رعایت نکنیم همه بی‌بناهییم. این برایم بسیار مهم بود و می‌خواستم آن به برداریم. مساله بعدی اخلاق اجتماعی بود. اینکه به هیچ قیمتی قانع نباشیم تا قابل خریداری شویم. باید وجدان و اعتماد وارد جریان زندگی شود تا چنین موضوعی رخ ندهد.

سرتامس مور زیادی بر اعتقاداتش یافشاری کرده است؛ آنقدر که جانس را بر سر آنها گذاشت. او نماد همه آدم‌های اصولگرایی تاریخ است. فرمان‌آرا این را تأیید کرد و آن را اصلاً بد ندانست: «اصولگرایی یعنی اینکه شما پای اصول بایستید، هیچ اشکالی ندارد. همه ما می‌توانیم اینگونه باشیم. زیربنای خانوادگی براساس اعتقادات است. امروز که ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم خیلی از این اعتقادات غیب ندارد. من یادم هست که در گذشته وقتی می‌گفتند پدر کسی دزد است، این باعث سرشستگی آن فرد بود. اما الان اصلاً نمی‌گویند طرف دزد است، می‌گویند زنگ است. بارش را بسته است. این تغییر مفهوم از نظر اجتماعی و اخلاق چیزی است که اعتقادات را تغییر داده است.»

ریچارد مردی است که بعدها در دربار انگلستان صاحب قدرت زیادی می‌شود و نقشش را در این نمایش هدایت هاشمی به‌خوبی بازی می‌کند. فرمان‌آرا درباره او می‌گوید: «ریچارد در این نمایشنامه نمود اینگونه آدم‌هاست. به او می‌گویند که حضاری خیانت کنی، می‌گویند بستگی دارد. واضح و روشن است که این آدم می‌خواهد ترقی کند. جالب است که در اصل تاریخ هم همه کسانی که همراه با ریچارد هستند کشته می‌شوند. اما او در ۸۵سالگی در پسترش می‌میرد و حتی صدراعظم هم می‌شود. آدم‌هایی چون ریچارد در تاریخ جهان کم نیستند اما آنچه برای فرمان‌آرا جهت نشان دادن به مخاطب ایرانی وجود داشته، این نکته‌ای بود که به آن اشاره کرد: «برای من، اجرای این نمایش در ایران این مساله را داشت که ما به‌آن هیچ ربطی به من ندار. اخلاق بلغاری‌ها به من ربطی ندارد. من به این نگاه می‌کنم که فرزندم و نوه‌ام در اینجا بزرگ می‌شوند. وقتی رد می‌شوم و بچه‌های کوچک از مدرسه می‌آیند می‌گویم خدا به داد آنها برسد.» زندگی خانوادگی و آینده فرزندان، یکی از موضوعاتی است که همیشه در فیلم‌های فرمان‌آرا نقش مهمی دارد. در این کار کلاسیک هم برای او آنچه به نسل آینده خواهیم داد، مهم بود. او هم مانند خیلی از بزرگان نکران آینده نسل وابسته به اینترنت است: «ما که پشتوانه‌ای داشتیم. چشمانمان با کتاب عادت داشت و باید خودمان دنبال یادگرفتن می‌رفتیم. گوگلی نبود که بخواهیم از آن استفاده کنیم. پشتوانه فرهنگی داشتیم. بچه‌های این دوره و زمانه که همه‌اش به‌دنبال اس‌ام‌اس‌اس‌اس هستند و اینکه همه چیز را گوگل کنند. ما در دوران جوانانی هستیم که اظهارفضل می‌کنند و عمق دانششان به اندازه یک وجب است. از همه چیز یک‌دوره می‌دانند. من فکر می‌کردم می‌ارزد در این زمان تلاش کنیم و در این دوره یک تئاتر کلاسیک با تمام ویژگی‌هایش از لباس، اجرا، طراحی و موسیقی را به صحنه بیاورم.» انتری که بدون هیچ‌گونه کمک‌ی مانند سایر کارهای دیگر فرمان‌آرا به اجرا رسیده بود. برای کسی که سال‌ها مستقل کار کرده این نکته عجیبی نیست حتی اگر یک شب قبل از اجرا، مسوولان سالن از گروه بخواهند تا برای قرارداد، اجاره سالن را هم به اندازه ۸۵ اجرا بپردازد، او قبول کرده اما معتقد است که این فضا مربوط به همه است و باید همه از آن استفاده کنند: «نمی‌گویم شما خرج نذارید اما یک بودجه فرهنگی وجود دارد. علت فقر تئاتر این نیست که پولی در کشور نیست، بلکه این دلیل است که علاقه‌ای به سرمایه‌گذاری در هنر وجود ندارد. به همین دلیل است که بعد از حدود ۴۵سال که از تاریخ تاسیس این سالن گذشته اما مشابیهش را در هیچ جای ایران نمی‌بینید. در صورتی که شهرهایی با دیگر کم‌جمعیت نیستند و شیراز، اصفهان و مشهد بیشتر از پنج‌میلیون نفر جمعیت دارند.

تئاتر



در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

در تئاتر

اروپا را از بین برد، آن‌هم به‌خاطر خواست شخص‌اش. هنوز هم کلیسای انگلستان با ریاست ملکه انگلستان اداره می‌شود. این از کارهای هانری بود و باعث شد جنگ بین کلیسای انگلستان و لوثر و کاتولیک‌ها ادامه پیدا کند. حتی در زمان الزابت اول، خواهرش که دختر کاترین است یعنی مری کوئین اسکات، ملکه اسکاتلند می‌شود و این دو برسر کاتولیک بودن می‌جنگند، در نهایت هم خواهرش را اعدام می‌کند. موضوع اختلافات مذهبی که اشاره کردید موضوعی اساسی بود که حتی کرامول هم بعد از آن کشته می‌شود. اسقف اعظم را می‌سوزانند و جنگ‌های دیگر.»

این شاید شاخص‌ترین بخش زندگی سرتامس مور بود که در این اقتباس‌ها به آن پرداخته نشده است؟ فرمان‌آرا می‌گوید که با آنکه این نظر را قبول دارد، داستان ایستادگی توماس مور بر سر اعتقاداتش برای او مهم‌تر بوده است. تصویری که رضا کیانیان از او به نمایش می‌گذارد، متزلزل‌تر از تامس مور واقعی است. فرمان‌آرا این را که می‌شنود، می‌خندد و می‌گوید: «سرتامسی که در این نمایش می‌بینید، تا حدودی سرتامس رضا کیانیان هم هست، در فیلم زنه‌مان سرتامس به‌شدت خشک‌تر است. اینجا اگر راجع به احساسات صحبت می‌کنیم، سعی می‌کنم کنترل‌ش کنم، سلیم‌النفس‌بودن سرتامس اهمیت داشت.

او چون وکیل بود و قاضی، از کلمات سنجیده استفاده می‌کرد. مثل ریچ نبود که به‌یکباره کلامی را بگوید که اسطو می‌گوید مه نزدیک زمین است، این زرنگی نیست، عقل است. او می‌داند به کدام سمت می‌رود. می‌داند هنری می‌خواهد زنی را طلاق دهد که خاله پادشاه اسپانیاست. مخالفت نمی‌کند وقتی دوک نورفوک می‌گوید پاپ شاهزاده است و شاهزاده فاسدی هم هست. او می‌گوید به‌غایت فاسد. او به نظریه خودش اعتقاد دارد. نورفوک می‌گوید که تو همه زندگی‌ات را به‌خاطر این نظریه از بین بردی. اما اعتقاد دارد.»

شخصیت سرتامس در این نمایش شباهت زیادی به شخصیتی داشت که کیانیان در نقش نقاش منزوی فیلم خاک آشنا بازی می‌کرد. فرمان‌آرا به‌شوخی می‌گوید شاید برای اینکه هر دو را رضا کیانیان بازی کرده‌است، اما آن شخصیت فیلم خاک آشنا هم، با یافشاری بر سر اعتقاداتش شکست خورده است. فرمان‌آرا با شنیدن این نظر، به یاد موضوعی می‌افتد: «بعد از سال۸۸، وقتی فیلم را در جایی نمایش دادند، دانشجویی از من پرسید شما اگر الان این فیلم را می‌ساختید چون‌ها را اینطوری می‌دیدید؟ گفتم نه، من مادر را حذف می‌کردم و بابک را وسط روز می‌آوردم و می‌فرستادم زیرزمین تا یقه دایی‌اش را بگیرد و بگوید تو برای چه خودت را در زیرزمین پنهان کردی. اما این فیلم دوسال قبل ساخته شده بود. پله همان‌طور که گفتیم من سعی کردم به آنچه می‌گویم عمل کنم. شاید این شباهت را در این کارها می‌بینید.»

در مصاحبه با بهمن فرمان‌آرا مردی را می‌توان دید در مقابل نشست و کلاه مشهورش را روی میز کنار دستش گذاشته، خودش به‌مانند سرتامس مور است و سر اصولش می‌ایستد. او می‌گوید: «به‌دنبال شغل و مقام که نیستیم. دنبال فضایی هستیم که کار کنیم. اگر چهارسایه کار نمی‌کنم، در سن‌وسال من سال‌های اراقیتمتی است که از دست رفته. اما چیزی پشتش بود که بعد از نامه سرکشاده معنی نداشت که شیرجه برای کاری بروی که دومیلیارد هم بگیري. چه فرقی می‌کند شاید اگر آن زمان هم کار می‌کردم تعداد فیلم‌های۱۰ فیلم می‌شد. اما حاصلش چه خواهد بود؟»

با وجود دفاع فرمان‌آرا از بازی رضا کیانیان، شخصیت‌های دیگری هستند که در این نمایش بازی‌شان چشمگیر است؛ به‌خصوص الیور کرامول با بازی فرزین صابونی و ریچارد با بازی هدایت هاشمی. فرمان‌آرا معتقد است به‌دلیل این، این اتفاق افتاده که شخصیت‌های منفی آزادترند جذابیت بیشتری دارند. این نظر درباره شخصیت مثبت دیگر نمایش یعنی دوک نوتفرت با بازی احمد ساعتچیان هم صادق است. این باعث می‌شود بحث باز به بازی و شخصیت‌های نمایش بازگردد: «دوک نورفوک کسی که در دو طرف ماجرا ایستاده و شانس می‌آورد شوی که قرار است اعدامش کنند هنری می‌میرد. او هم قربانی ماجرای تامس می‌شود. اما من معتقدم که شخصیت‌های منفی با آزادی عمل بیشتری بازی می‌کنند. ما داریم با رضا کیانیان صحبت می‌کردیم که ترمز احساساتش را بکشد. یک جاهایی هست که تحریک می‌شود عکس‌العمل نشان دهد. اما من داریم می‌گفتم رضا خواست باشد غرشی که در انتها قرار تا آتش داشته باشی اینترشنال باید باشد. یعنی آنقدر این حس را انبار کنی تا آتش بیرون بریزی. این درست است در هر صورت فرزین صابونی در این نقش خوب است. حتی رضا مولانی در نقش روپرت بسیار خوب است. این شب‌ها خیلی محبوب هم شده است چون حرف‌هایی که مردم دوست دارند را او می‌زند. مثلاً الیس و مگ تلطیف‌کننده این جماعت هستند که بسیار خوب بازی می‌کنند.

مگ که به‌نظر جعفری نقشش را برای می‌کند دختری است که نام پدرش را نکه می‌دارد. بازی فوتبال هنوز در جریان است و زمان اجرا هم نزدیک است و فرمان‌آرا برای بازی در نقش کاردینال باید آماده شود. کمی هم خسته شده اما بحث به بازی خودش می‌کشد. با وجود اینکه خودش در مصاحبه مطبوعاتی گفته بود تنها کسی که می‌توانست این را بازی کند خودش است، به نظر می‌رسد او دوست داشته باشد در بازی‌های نمایش بازی کند. با توجه به اینکه قبلاً هم تجربه بازی داشته، اما در این نمایش بازی نمی‌کند. روی صحنه است و تقریباً خودش است. به شوخی می‌گوید: «هیكل که همان هیكل است» و بعد توضیح می‌دهد: «خیلی‌ها به من گفتند که با این جماعت حرفه‌ای تئاتر چرا خودت روی صحنه می‌روی. اول اینکه این نقش طولانی نیست و دوم اینکه این نقش را به‌خاطر اورسن ولز می‌خواستم. من با او کار کرده بودم و شخصیتش را در مردی برای تمام فصول دوست داشتم. اولش هم به شوخی شروع شد که من نقش اورسن ولز را خودم می‌خواهم ولی کم‌کم همه قبول کردند. چند روز پیش کسی به من می‌گفت چیزی را برایتان در آوردم که اگر آلکس فرگوسن بگوید من ۲۰دقیقه با منچستر بازی کنم، مردم بلیتش را از بازار سیاه هم می‌خرند. این امکان تکرارش نیست. بهمن فرمان‌آرا هم می‌خواهد سه دقیقه بازی کند و سرتامس از دوستانش ببیند چطور روی صحنه می‌آید. چون قرار نیست، تکرار شود. همین یک‌بار کافی است.» گفت‌وگوکه تمام می‌شود فرمان‌آرا به کمک همراهش از روی میل بلند می‌شود و با خوشحوری به‌همراه عکاس روزنامه روی صحنه می‌رود تا با آن کلاه معروفش عکس بگیرد. وقتی در باز می‌شود، لابه‌لای توضیحات صحنه‌ای که به دیوار نصب شده است و جمله‌هایی از هر صحنه، شامل مردی را می‌توان دید که نه فقط کارگردان نمایش که خودش مردی برای تمام فصول است.

روزنه آبی

خوناش برهانی‌مرد از «مرگ فروشنده» میلر

نیش قبر گذشته

ستاره جاوید

وقتی کشتزارهای گندم جای خود را به آسمانخراش‌های سیمانی می‌دهند، وقتی درختان نارون با تیر تکه‌تکه می‌شوند و جای سایه‌گاه آنها، ساختمان‌های بلندمرتبه سیمانی سبز می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ «مرگ فروشنده» کلید می‌خورد و یاس بر قلب تکت‌ک آدم‌هایی که دیرزمانی با خاطره دور این نارون‌ها دنبال بازی می‌کردند چیره می‌شود. خوناش نادر برهانی‌مرد از «مرگ فروشنده» آرتور میلر، تجسم چنین یاسی است که بعد از غلبه شهوت سودطلبی تجاری، بر پیکره ذهن و روح آدم‌ها چیره می‌شود؛ سودطلبی‌ای که مستلزم زبان دیگری است.

برهانی‌مرد با خلق نمایشی رئال در فضایی سوررئال و انتزاعی کوشیده با بازیگرانش، راوی آندوه بی‌پایانی باشند که نه از بی‌ارادگی آدم‌ها در مقابل نیروهای مافوق‌بشری همچون سرنوشت ناشی می‌شود بلکه حاصل بی‌تدبیری آدم‌ها و میل سیری‌ناپذیرشان به «به‌دست‌آوردن» است. آندوه‌کی سالکان خانه بی‌نارون لومان به‌ویژه «ویلی لومان» با بازی خوب «حمیدرضا آذرنگ» به آن دچار هستند، آندوهی است که مختص جامعه آمریکا نیست و مشابه آن را بی‌هیج تلاشی برای جست‌وجو، می‌توان در جامعه خودمان و حتی در برخی نزدیکانمان به‌کرات دید؛ جامعه‌ای که در حال گذار به دورانی است که می‌توان از آن به‌عنوان دوران کرسی‌گری پول و ثروت بر روابط انسانی نام برد؛ دورانی که اگر مختصات روابط انسانی ما به‌طور کامل در موج‌های سینوسی پول و سرمایه تعریف نشود، متأسفانه بی‌تأثیر از آن هم نخواهد بود.

مرگ فروشنده برهانی‌مرد بی‌هیج تعارفی از جامعه ایرانی می‌گوید که به همان آفتی دچار شده که جامعه ۲۰سال پیش آمریکا با آن دست‌وپنجه نرم می‌کرده است. درواقع روایت همدات‌پندارانه برهانی‌مرد از مرگ فروشنده میلر برای تماشاگر ایرانی، اصلاً تداعی‌گر فضای به‌شدت آمریکایی نیست. درواقع فضایی که گروه‌تئاتر معاصر در طول دو‌مستاع نمایش درونی و لایه‌لایه با پاساژهای حسی تمرین‌شده، برای تماشاگران ایرانی روایت کرده‌اند، فضای غریبه‌ان‌ای یعنی دوک نوتفرت با بازی احمد ساعتچیان هم صادق است. این باعث می‌شود بحث باز به بازی و شخصیت‌های نمایش بازگردد: «دوک نورفوک کسی که در دو طرف ماجرا ایستاده و شانس می‌آورد شوی که قرار است اعدامش کنند هنری می‌میرد. او هم قربانی ماجرای تامس می‌شود. اما من معتقدم که شخصیت‌های منفی با آزادی عمل بیشتری بازی می‌کنند. ما داریم با رضا کیانیان صحبت می‌کردیم که ترمز احساساتش را بکشد. یک جاهایی هست که تحریک می‌شود عکس‌العمل نشان دهد. اما من داریم می‌گفتم رضا خواست باشد غرشی که در انتها قرار تا آتش داشته باشی اینترشنال باید باشد. یعنی آنقدر این حس را انبار کنی تا آتش بیرون بریزی. این درست است در هر صورت فرزین صابونی در این نقش خوب است. حتی رضا مولانی در نقش روپرت بسیار خوب است. این شب‌ها خیلی محبوب هم شده است چون حرف‌هایی که مردم دوست دارند را او می‌زند. مثلاً الیس و مگ تلطیف‌کننده این جماعت هستند که بسیار خوب بازی می‌کنند.



نیست؛ فضایی که اتفاق برای تماشاگر ایرانی ملموس و آشناست.

لیندا، همسر ویلی که با بازی روان و مسلط نسیم ادبی همراه است، انتهاقتا تجسم‌بخش شخصیت یک زن کاملاً آمریکایی نیست بلکه نمادی از زن وفادار، خانواده‌دوست، همسرپرست و زحمتکش ایرانی است که تمامیت خود را به پای شوهر می‌ریزد، مزه‌مزه‌سختی‌هایش می‌شود و در انتها، در پس‌زمینه ذهنی پیرش که در نوجوانی شاهد خیانت پدر بوده، تبدیل می‌شود به قربانی‌ای که فدای زن‌بارگی و هوسبازی پدر شده است.

آنچه خوانش جدید گروه تئاتر معاصر را از سایر روایت‌های تانکون روی‌صحنه رفته مرگ فروشنده متمایز می‌کند، نه در شیوه پرداختن سمبلیک، لایه‌لایه و انتزاعی متن مستتر است که اتفاق خیلی هم خوب از آب درآمده و بازی‌های چندلایه و تمرین‌شده بازیگران را تکمیل کرده بلکه در برداشت متفاوت و همدات‌پندارن‌ای است که برهانی‌مرد و بازیگرانش از این نمایشنامه آوانگارد و معتصرانه دارند.

ادامه در صفحه ۹

تماشاخانه

در حاشیه اظهارات رییس مرکز هنرهای نمایشی می‌توان تئاتر جهان را مدیریت کرد؟

امید سالک

حدود۱۰ماه از مدیریت حسین طاهری بر اداره هنرهای نمایشی می‌گذرد و ناراضیانی هنرمندان و اهالی تئاتر روزبه‌روز بیشتر می‌شود. وضعیت تئاتر ایران در تهران و سایر استان‌ها افعال و نابسامانی بی‌سابقه‌ای را می‌گذراند، مدیرکل هنرهای نمایشی ایران با سفرهای کشورهای اروپایی دیدار می‌کند و در اقدامی تبلیغاتی در گفت‌وگو با رسانه‌ها و سایت‌ها (رجوع شود به مصاحبه منتشرشده حسین طاهری و اشرف طباطبایی در سایت مرکز هنرهای نمایشی – ایران تئاتر مورخه ۱۳آذر۱۳۹۳) با بی‌اعتنایی به مطالبات و خواسته‌های هنرمندان و خانواده تئاتر، وعده مدیریت تئاتر جهان را داده است.

حسین طاهری (مدیرکل هنرهای نمایشی) و سیداشرف طباطبایی (مدیرعامل انجمن هنرهای نمایشی) در حالی که اواخر آبان‌ماه خودشان را با هزینه اداره کل به‌عنوان نماینده ایران به کنگره جهانی استیتو بین‌المللی تئاتر (ITI) که یک نهاد غیردولتی تحت نظارت یونسکو است معرفی کرده بودند، در این کنگره حضور یافتند. مدیرکل هنرهای نمایشی در شرایطی که مطالبات و معوقات گروه‌های نمایشی و هنرمندان هنوز پرداخت نشده و در اوضاعی که هیچ چیز تئاتر کشور سر جای خودش نیست و کم‌وبیش همه خانواده تئاتر به مدیریت ایشان معترض هستند (رجوع شود به اخبار اجتماع اعتراض آمیز هنرمندان تئاتر کشور در تاریخ ۱۳تیرماه سال جاری در مقابل اداره کل هنرهای نمایشی) به هزینه انجمن هنرهای نمایشی که شامل هزینه اقامت در هتل، رفت‌وآمد و… و احتمالاً حق ماموریت است، در کمال بی‌اعتنایی به خواسته‌های حداقلی اهالی تئاتر کشور با در کنگره‌ای غیردولتی گذاشته و مدعی شده که می‌تواند تئاتر جهان را مدیریت کند یا اینکه نقش زیادی در



مدیریت تئاتر جهانی داشته باشد. (رجوع شود به ایران تئاتر ۱۱آذر) تبلیغات گسترده و برگزاری نشست رسانه‌ای تحت عنوان «موقعیت هیات ایرانی» یا «ره‌آورد شرکت در اجلاس جهانی» و… هم از آن دست اتفاقات تاسفباری است که مدیریت هنرهای نمایشی در جریان سفر و یک هفته پس از آن کارگردانی کرده تا به‌واسطه پرداخت حق عضویت ایران و ثبت جشنواره‌های ایران در فهرست جشنواره‌های ITI بزرگنمایی و انفعال و ناتوانی‌اش در مدیریت تئاتر کشور را پنهان کند.

رجوع به سایت ITI و جست‌وجو در میان صفحات و اخبار آن هم متأسفانه نمی‌تواند ادعای موفقیت جهانی ایشان را تأیید کند؛ موفقیتی که گزارش آن پرداخت حق عضویت و ثبت پنج جشنواره در حال فروپاشی (برای تئاتر ایران) و مدیریت آقای طاهری و طباطبایی و بازی‌های مرکزی و شمالی و راه‌اندازی رسانه جهانی (برای دنیا) و هشت‌روز تعطیلات و تماشای تئاتر ارمنستان (برای آقایان طاهری و طباطبایی) و هزینه‌های یورپی و دلاری را به‌همراه داشته است. در صحبت‌های مدیران تئاتر کشور در همین گفت‌وگوی منتشرشده آمده که «ابنادر پرشچی از سوی آقای سیداشرف طباطبایی مطرح شده در مورد اینکه امکان مدیریت در قاره پهناور آسیا چگونه است؟» (ایران تئاتر ۱۱آذر) در جای دیگری آمده: «طباطبایی: جالب اینکه ما مجمع عمومی معمولاً اینگونه است که هرکس در همان مکانی که نشست، باید حرف بزند. اما از ما خواستند تا مقابل سالن بباییم و پیشنهادمان را مطرح کنیم.» آقای طباطبایی «در مقابل سالن» از نمایندگان (و نه مدیران) تئاتر دنیا پرسیده‌اند: «... پرسیدیم کدام کشور دیگری رادیویی مستقل برای تئاتر دارد؟» و بعد: «... اعلام آمادگی کردیم که تاسیس رادیو جهانی ITI را برعهده بگیریم.» طباطبایی بعد از یک هفته حضور در اجلاس، در گفت‌وگویش می‌گوید: «سعی می‌کنیم از بودجه و کمک‌های ITI استفاده کنیم و حامی مالی بگیریم.» ایشان جای دیگری گفته‌اند: «این سازمان جهانی می‌تواند ایران را مامور کند تا به‌عنوان نماینده و کشوری که صاحب تئاتر است، در کشورهای دیگر پروژه‌هایی را برای رونق هنرهای نمایشی داشته باشد» و «کشورهایی وجود دارند که ما می‌توانیم آنها را یاری کنیم»

مشکل همه این صحبت‌های بزرگ و این موفقیت‌های بزرگنمایی‌شده این است که گویندگان آن گویی فقط برای مدیریت آفریده شده‌اند و به‌جز مدیریت چیزی دیگر نیاموخته‌اند. حال آنکه تنها جست‌وجویی کوتاه در موردITI بر هر کسی روشن می‌کند که

ITIیک تئاتر برای گفت‌وگو است؛ یک نهاد آموزشی (طبق تعریف یونسکو) برای تعامل و به‌اشتراک‌گذاشتن و نه مدیریت‌کردن.

در شرایطی که هیچ کدام از این موفقیت‌ها و رهاوردها در سایت رسمی ITI منعکس نشده است و با توجه به این گفته‌ها و بزرگنمایی‌ها جای تردیدهای بسیاری باقی می‌ماند. آیا واقعاً مدیران ما می‌دانسته‌اند در چه اجلاسی حضور دارند؟ و «آیا مدیران ما می‌دانند که در حال مدیریت چه وضعیتی از تئاتر ایران هستند؟» روز گذشته در شهرستان دامغان برگزار شد.